

المبنيات منها: (من در معنای تبعیض است)

المضمَرُ (۱) و هو ما وُضِعَ لمتكلمٍ او مخاطبٍ او غائبٍ سَبَقَ ذكره (این گونه صفت دارد آن غایب، که گذشته است ذکر آن) و لو (۲) حکماً (۳) (تقدیر جمله: و لو كان سَبَقُ ذكره حُكْمِيًّا) فان اسْتَقْلَّ [فی الاستعمال] فمَنْفَصْلٌ و الا [و ان لم يَسْتَقِلَّ] فمتصل و المتصل مرفوع و منصوب و مجرور و المنفصل غير مجرور فهذه خمسهُ و لا يسوغ (استعمال اش جایز نیست) المنفصل الا لتعذر (امکان نداشته باشد) المتصل و انت في هاء سلنيه و شبهه بالخيار.

مسئله: و قد يتقدم على الجملة ضميرٌ غائبٌ (ضميرٌ غايپ هم میشود) مفسرٌ بها يُسمى ضميرَ الشان و القصة و يَحْسُنُ (۴) تانينه ان كان المؤنث فيها عمده و قد يستتر و لا يعمل فيه الا الابتداءً او نواسخه و لا يثنى و لا يُجمع و لا يُفسر بمفرد و لا يُتبع نحو هو الاميرُ راكب و هي هندُ كريمة و انه الامير راكب و كان الناسُ صنفان .

فايده: ذكر بعض المحققين (منظور رضی است) عود الضمير على المتاخر لفظاً و رتبهً في خمسهِ مواضع اذا كان مرفوعاً باول المتنازعين و اعملنا الثاني نحو اكرمانى و اكرمت الزيدى او فاعلاً في باب نعم مفسراً بتميز نحو نعم رجلاً زيد او مبدلاً منه ظاهرٌ (نائب فاعل مبدل) نحو ضربته زيداً او مجروراً برب على ضعف نحو ربه رجلاً او كان للشان او القصة كما مر.

(۱) بصريين ميگویند ضمير و مُضمَر و كوفيين ميگویند كناية و مُكْنَى

(۲) لو وصلیه است و بعد از آن معمولاً كان و اسمش حذف میشود

(۳) انواع مرجع ضمير:

۱. لفظی: زیداً ضربت

۲. معنوی: اعدلوا هو اقرب ... هو و اعدلوا به عدل میخورد که از معنا به دست میآید.

۳. حکمی: لابیوه (نساء/۱۱) ... در آیه ارث متوجه میشویم که مرجع هاء در این

آیه میت است و حکمی است اما لفظی وجود ندارد که از آن به معنای میت برسیم بنابراین متفاوت با معنوی است.

(۴) بهتر است ... البته رضی در شرح کافیه جلد ۲ ص ۴۶۷ گفته اگر ما در قل هو الله احد که رکن اش مذکر است ضمیر را مؤنث بیاوریم کاری قیاسی کرده ایم و الا سماع به این صورت نیست.
بنابراین حرف شیخ بها موافق با قیاس است که بحث را به سمت جواز برده است و حرف از وجوب نگفته است و گفته بهتر است ...!

انواع منفصل آوردن ضمیر:

۱. ممتنع

○ هر جا که استعمال ضمیر متصل، امکان داشته باشد، منفصل آوردن ممنوع است.

■ زیدٌ ضربتُه: در این مورد نباید گفت ضربتُ اياه

۲. واجب

○ هر جا که آوردن ضمیر متصل امکان نداشته باشد، متصل آوردن واجب است. مانند:

(۱) جایی که ضمیر **محصورٌ فیه به الّا** باشد.

■ ما ضربتُ الّا ایاک

(۲) جایی که تقدیم خبر بر عاملش واجب باشد.

■ ایاک نعبد

(۳) جایی که ضمیر محصور فیه به انما باشد، ثانیاً محصورٌ فیه، مفعولٌ

به باشد و ثالثاً فاعلش هم اسم ظاهر باشد.

■ انما ضربَ زیدٌ ایاک

۳. جوازی

○ در جایی که دو ضمیر منصوبی اجتماع کرده باشند و اولی از آندو اعرف باشد.

■ سلنیه

شرح: یاء مفعول به اول و هاء مفعول به دوم است.

قاعده: ضمائر از حیث میزان معرفه بودنش چند مرتبه دارد:

(۱) متکلم: اعرف

(۲) مخاطب: ثم اعرف

(۳) غایب: معرفه

بحث بر سر ضمیر هاء است که جوازی است.

ضمیر شأن یا قصه:

ضمیر غایبی که به سبب جمله ای که بعد از آن آمده است تفسیر شده باشد.

■ قل هو الله احد

هو ضمیر غایب است که به واسطه جمله اسمیه مابعدش تفسیر شده است.

نکته: ضمیر شأن یا قصه از ضمائری است که گاهی اوقات مرجعش مابعدش ذکر

شده است و مرجعش **مضمون جمله مابعدی** است که در حال تفسیرش است.

البته منظور از مرجع بودن، مرجع بودن اصطلاحی نیست زیرا این ضمیر اصلاً مرجع ندارد!

مثلاً در ترجمه مثال فوق میگوییم: بگو شأن چنین است که خداوند احد است.

وجه تسمیه:

در فارسی میگوییم قضیه از این قرار است، داستان چنین است و به علت اینکه متکلم در حال بیان چنین مطلبی است، به آن ضمیر شأن و قصه گویند و جایی که هرگاه این ضمیر بخواهد مذکر آید، به آن شأن گویند و اگر بخواهد مؤنث باشد به آن قصه گویند زیرا شأن مذکر و قصه مؤنث است!

احکام ضمیر شأن:

۱. ضمیر شأن از جهت تذکیر و تانیث، تابع رکن جمله مابعدش میباشد.

■ در جمله قل هو الله احد، الله مذکر است به همین علت هو آمده است.

■ (حج ۴۶) فانها لا تعمی الابصار، به علت ابصار ضمیر مؤنث آورده است.

۲. گاهی ضمیر شأن مستتر میشود.

■ کان الناسُ صنفان

شرح: الناسُ صنفان به هیچ وجه نمیتواند اسم و خبر باشد بنابراین باید حتماً بگوییم که کل الناس صنفان جمله خبرِ کان است و از نظر ترکیبی ضمیر هو مستتر درون کان ضمیر شأن و قصه و اسم کان است.

۳. عامل در ضمیر شأن یا ابتدائیت است و یا یکی از نواسخ ابتدائیت. به عبارت دیگر نقش ضمیر شأن یا مبتداست یا اسم یکی از نواسخ.

■ قل هو الله احد

شرح: هو مبتدا که عاملش ابتدائیت است و الله احد کلاً خبر است.

۴. ضمیر شأن همواره مفرد است.

۵. مفسر ضمیر شأن همواره باید جمله باشد نه مفرد.

۶. برای ضمیر شأن هیچ گاه تابع آورده نمیشود.

جلسه ۴۹. ۹۴:۰۱:۱۰

غرض عرب از استعمال ضمیر شأن:

قاعده بلاغی: التفصیل بعد الاجمال اوقع فی نفس السامع 

به این معنا که تفصیل بعد از اجمال تأثیرگذاری بیشتری دارد.

در زبان عربی، تفصیل بعد الاجمال طرقی دارد که یکی از آنها استعمال ضمیر شأن است.

■ هو زیدٌ قائمٌ

میدانیم که ضمیر شأن عود به متأخر لفظی و رتبی میکند. اما غالب ضمایر عربی مرجعش در ماقبل است بنابراین هیچگونه سردرگمی در مخاطب در این گونه ضمایر وجود ندارد اما اگر ضمیری گفته شود که در ماقبل مرجعش ذکر نشده باشد اجمال گویی است مانند اینکه در فارسی بگوییم او آمد هم منتظرند تا بشنوند که آمد و بعد از اینکه ضمیر را مطرح کردیم با جمله تفسیریه، تفصیل بعد الاجمال را مطرح میکنیم.

با توجه به مطلب فوق، حالات زیر مجاز است:

■ هو هند قائمه

زیرا با بیان هو اجمال گویی رخ داده است و جمله مابعد تفصیل است و این یک صنعت بلاغی عربی است بنابراین قیاسی است اما عرب چنین کاری مرتکب نمیشود! بنابراین چنین بیانی قیاسی است اما مورد استعمال نیست. زیرا غرض شما از چنین بیانی گیج کردن مخاطب بوده است که با آوردن ضمیر بدون مرجع - چه هماهنگ با مضمون جمله مابعد باشد یا نباشد - حاصل میشود.

نکته بسیار مهم: ضمیر شأن و قصه، جزء معارف نیست!!! به همین علت است که

بعضاً میگویند: به علت اینکه وُضِعَ لشيءٍ معينٍ در موردش صدق نمیکند بنابراین اصلاً ضمیر نیست یا اینکه باید به آن ضمیر نکره گفته شود!

وقتی گفته میشود که ضمیر شأن و قصه تابع مضمون جمله مابعد است به این معنا

نیست که مرجع آن میباشد بلکه این ضمیر مرجع ندارد!!!

انواع مرجع ضمیر غایب:

۱. متقدم لفظی و رتبی:

○ جایز است.

■ زید ضربته

زید متقدم لفظی هست و رتبی هم هست زیرا در ترکیب به زید میگوییم مبتدا و ضربته خبر است که ه مضاف الیه است ولی جزء خبر است اما ه از خبر که رتبه دو دارد به رتبه یک رفته است.

۲. متأخر لفظی و متقدم رتبی

○ جایز است.

۳. متأخر رتبی و متقدم لفظی

○ جایز است.

■ ابتلی ابراهیم ربّه

متقدم لفظی است و ابراهیم مفعول به است و رتبه اش دو است و ربُّ فاعل است و رتبه اش یک است و مضاف الیه هم رتبه اش همانند مضاف اش است و یک است بنابراین متأخر رتبی است.

۴. متأخر لفظی و رتبی

○ جایز نیست جز در ۵ موردی که غرض بلاغی داشته باشد:

(۱) در صورتی که در باب تنازع عامل اول مرفوع طلب و عامل دوم منصوب طلب باشد و عمل را به عامل دوم بدهیم.

[مقدمه: باب تنازع عاملین]

(عامل اول)(عاطف)(عامل دوم)(اسم ظاهر)

دو عامل نسبت به عمل کردن در اسم ظاهر مابعد دعوا میکنند.

■ اکرمتُ و ضربتُ الزیدین]

مثال بحث:

■ اکرمما[نی] و اکرمتُ الزیدین

الف اکرمما، متأخر لفظی دارد. اکرمانی جمله معطوف علیه است و اکرمتُ الزیدین، جمله معطوف است و معطوف رتبه اش دو است و معطوف علیه یک است بنابراین متأخر لفظی و رتبی است.

توجه: اگر عمل را به اولی بدهیم و برای دومی ضمیر بیاوریم این 

حالت رخ نمیدهد و داریم: اکرم و اکرمتهما الزیدان

در این مثال مرجع هما، الزیدان است که متأخر لفظی است اما الزیدان فاعلِ اکرم است که مربوط به جمله اول است و معطوف علیه است و رتبه اش یک است اما هما در جمله معطوف است که رتبه اش دو است بنابراین متقدم رتبی است و متأخر رتبی نیست!

جلسه ۵۰ ، ۱۱:۰۱:۹۴

(۲) در باب افعال مدح و ذم:

ضمیری که فاعل نعم و بئس است و به واسطه تمییز تفسیر شده است.

■ نعم (هو) رجلاً زیدٌ

شاهد در فاعل نعم که هو مستتر است و به واسطه تمییز که رجلاً است، تفسیر شده است و متأخر لفظی واضح است و از رتبه ممیِّز به ممیِّز رفته است که ممیِّز رتبه بالاتری دارد همچنین میتوان گفت که از رتبه فاعل که رتبه یک دارد به تمییز که رتبه دو دارد رفته است که عود به رتبه متأخر است.

عنوان زید در این مثال، مخصوص به مدح است و نقش ترکیبی اش یا خبر برای مبتدا محذوف است که در اصل این بوده نعم رجلاً هو زیدٌ یا مبتدای مؤخر است.

(۳) در جایی که از ضمیر، اسم ظاهر بدل آورده شود.

■ ضربه زیداً

از مبدلٌ منه به رتبه بدل رفته است که متأخر است.

(۴) در جایی که ضمیر مجرور به رُبَّ شده و برای آن تمییز آورده شود.

■ رَبَّه رجلاً اکرمته : مثلاً بعید است از شما که اکرام کنید به شما این

جمله گفته میشود.

(۵) ضمیر شأن و قصه: که پیشتر بیان شد.

★ تمام این پنج مورد ضمایری هستند که هیچکدام معرفه نیستند!!! و باید یا به آنها ضمیر نگفت یا ضمیر نکره!!!